



یادداشت

از این فیض عظمی محروم ساخت. بالعکس، به آثار یا اثر بسیار سبکی استناد می‌کنیم تا نام صاحب آن در سیاهه مآخذمان ظاهر شود، نه به آن دلیل که به کار ما اعتبار می‌بخشد، بلکه بدان سبب که صاحب آن اثر یا آثار جزو مخالفان فرد یا افرادی است که مانیز با آن فرد یا افراد مخالفیم، و با این تمهید برآنیم که برای خود "حواری" پیوریم.

گروهی برای ارزشگذاری علمی مقاله‌های یک گردهمایی تعیین می‌شوند، به جای آنکه نوع کار مبنای ارزشگذاری قرار گیرد، ضابطه تعیین مراتب مقاله‌ها، میزان نزدیکی و دوستی یا درجه خصومت و دشمنی ما با صاحبان آثار است. هیچ‌گاه به این مهم نیندیشیده‌ایم که آیا می‌توان لحظه‌ای هم دریچه ذهن را بر تلقیات فردی بست و آن گونه دآوری کرد که شایسته است. ارزشگذاری‌ها گاه تا حد هتاک‌های غیابی تنزل می‌یابد و افق تنگ ارزشگذاران را برای ناظران ترسیم می‌کند.

واقعه‌ای حرفه‌ای روی می‌دهد، به جای آنکه به نفس واقعه به عنوان حرکتی اثرگذار حرمت نهاده شود، تنها به این دلیل که خود سردمدار واقعه نبوده‌ایم به لجاجت بر می‌خیزیم. آن را تخطئه می‌کنیم. به بزرگنمایی نارساییها و ناچیز انگاری رساییها دل خوش می‌کنیم. در هر محفل و مجمعی به ریزه

لجاجت آفت است و لجاجت علمی آفتی مضاعف. ما در فعالیتهای اجتماعی مان، مع الاسف، شدیداً گرفتار لجاجت‌های گوناگون هستیم. حرکت‌های لجوجانه را می‌توان در عملکردهای متعدد فردی، سازمانی، و گاه شبه فراماسونی رد زد. مبانی این لجاجتها هرچه باشد و عامل لجاجت یا مورد لجاجت هرکه باشد، آثار آن بر مرتبت و منزلت هر حوزه‌ای حتمی است و آن حوزه را از درون می‌پوساند.

دلایل لجاجت گاه آن قدر سخیف و کودکانه است که انسان را روزها و ماهها به تأمل و امل و امید دارد که آیا چنین عملی از چنان عاملی تا چه پایه شایسته است. عرصه‌های لجاجت چنان گسترده و گوناگون است که می‌توان صفحات پیاپی را از نمونه‌های آن انباشت. اما در اینجا به "قدر تشنگی" شاید کفایت کند.

هر گاه برآنیم مطلبی بنویسیم، مآخذ خود را لجوجانه برمی‌گزینیم. به آثار مکتوب فلان و بهمان اشاره نمی‌کنیم، نه به این دلیل که در آثارش مطلبی نمی‌توان یافت، بلکه بدان سبب که او را خوش نداشته‌ایم. او را چه رسد به اینکه در سیاهه مآخذ نوشته ما جای گیرد! نکند در دل برخورد بی‌الد که فلانی از نوشته یا نوشته‌های من در آثارش بهره جسته است. باید او را



خوانی می‌نشینیم. در جلسات خصوصی شبانه سیاستگذاری و برنامه‌ریزی می‌کنیم، و قلم به دست‌انمان نقش مجریان سیاستها و برنامه‌ها را برعهده می‌گیرند و در نوشته‌های خود حتی تا حد "برائت طلبیدن" نیز پیش می‌روند. وقتی ریشه‌های کار را جست و جو می‌کنی جز لجاجت دلیل و انگیزه‌ای نمی‌یابی.

همکاری یا عدم همکاری فردی یا سازمانی ما با یکدیگر نیز ناشی از تصمیم‌های لجوجانه است. آنچه در این میان مورد غفلت قرار می‌گیرد ضرورت یا اهمیت همکاری است. اینکه افراد یا مدیران سازمانها یا واحدها تا چه پایه با یکدیگر خصومت می‌ورزند خود عاملی مؤثر در جریان همکاری است. خصومت‌هایی که دلیل مشخصی برای آنها نمی‌توان یافت و تنها به لجاجت می‌توان تعبیر کرد.

از تکروی و خویش‌من محوری سخن می‌گوییم، اما غرضمان تنها دیگرانند. خود را، چون محور همه چیز می‌پنداریم، هرگز به عنوان "نکرو اعظم" و "خویش‌من محور کبیر" در آن مقوله‌ها قرار نمی‌دهیم. در واقع، پرتو را پیوسته به

سمت دیگران و بیرون از خود افکنده‌ایم و خود را در تاریکی تصورات خویش پنهان کرده‌ایم. هیچ‌گاه آینه پیش روی خود قرار نداده‌ایم، و هرگاه آینه پیش روی ما داشته‌اند اعوجاج را از آینه پنداشته‌ایم و به جای "خودشکنی"، "آئینه شکستن" را روا دانسته‌ایم.

لجاجت‌ها ریشه در عوامل گوناگون دارند. برخی برخاسته از نوعی حقد و حسد است. طبعاً برای حسد حاسدان جز نفس "حسد" محملی نمی‌توان یافت؛ و این حسد در طول تاریخ حتی به ریختن خون محسودان نیز انجامیده است. بعضی لجاجت‌ها ناشی از خودبینی است. گروهی به هر رویدادی از دریچه‌ای واحد می‌نگرند و تلقی آنان - خواه عیان کنند یا نکنند - پیوسته چنین است: "وقایع بر دو دسته‌اند: یا ما در آنها سهم هستیم یا بدند". تکلیف این گروه روشن است. مطلوب‌ترین رویدادها می‌تواند نامطلوب باشد چون در آن دخیل نبوده‌اند، و ضعیف‌ترین آنها می‌تواند مطلوب‌ترین باشد هرگاه در آن دخیل باشند.

عباس حری